

بحق نان و نان که معبود هر یکی سجده کنید سر بسجده نهادند مناجات کرد که  
 خدا یا من روی ایشان بسجده آوردم تو سر ایشان را بگردان در جای بیت کثافت کرد  
 سر بر آوردند و همه ایمان آوردند با او هم سخاوت کرد کافران با ایمان آمدند اگر تو  
 سخاوت کنی چه عجب اگر ایمان با تو ماند خدا مبارک حج میرفت بغداد رسید روزی  
 در تنک بود بر آب دجله بغداد نشسته ناگاه مرغ مردار بر طرف دجله افتاده بود  
 زیننه بیامد و بجهت راست نگاه کرد و آن مرغ را بر جاد گرفت چشیم عبدالله بر افتاد  
 گفت ای زیننه مرغ مردار را چه میکنی زن روی با همان کرد گفت خا یا چندان مرا  
 کوسنه داشتی که پرده من بر عبدالله بدر اندیدی گفت ای عبدالله من زنی پیوه ام  
 و فرزندانم کوسنه اند مرا چیزی نیست و پنج شبانه روز است که فرزندان من کوسنه  
 اند و مردار بر ما مباح گشته است عبدالله گفت حج من اینجا است کعبه چه میکنم  
 نوشه کلاشت بدان زن داد خداش بیامرزاد که هر چه دهد از بخت خدای دهد  
 قافله رفت و عبدالله مبارک بی از دور احوال در بغداد بمباند چون قافله باز گشت  
 عبدالله گفت بیرون آیم تا دیدار جمعی که کعبه را دیده اند به بلیم اهل قافله گفتند  
 آمدی چگونه است که در ده فرارها ترا دیدیم و بآمدن پیش از ما افتادی هر که  
 دید این میگفت عبدالله صغیر شد که من از زیارت محرم بوده ام این

چه کار

البته از او تعجب من الهی بود فراموش او فراموش کرد و کذا الصلح اذ وقت  
 من اتمار طهر فراموش کرد و فراموش کرد و فراموش کرد و فراموش کرد و فراموش کرد  
 بکر الهی و فتح القاد و قد کثر هم ما یومون فرموده از جنت من اجزای الدین طاهره عندی  
 چه حالت است آن شب رخواید بد که نوجوان در ویش را کما و ساختن ماعوضان حقیقه رحمه الله  
 احسان که در حق او کردی ما فرشته بنیابت تو حج فرستادیم تا حج گذارد و در نامه اذافرجهت من  
 تو قوابل شتر از همه حاجیان نوشتند تا بدانی که هر که از هر رضای ما کار می کند شایسته سواد  
 کند ما اورا ضایع نکند ایسمان الله لا یضیع اجر من احسن عملا  
 قوله تعالى ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون سید الخیر و عیدنا طاهره  
 عالمی الله علیه و سلم در مسجد بود گفت همی ساعت نزد ما خواهد آمد که بهشت تهرانیست  
 بدیدار او آرزو مند است که او بیست و شش حشا طه قدس جلال و از هر وی می  
 آید سلمان بیرون رفت و باز آمد گفت بنشین ای سلمان ساعتی بود سیاهی با یکی  
 از درآمد پوست دیدم پوشیده و دیده در آسمان دوخته چون خیالی نام وی هلال  
 بود بر روی زمین لیکن بر آسمان بدو بود منیر مظهر عالم علیه و سلم و راه  
 استقبال کرد و در کنار گرفتاری که منگی بر وی پیدا آمد گفت بطعام حاجت داری  
 گفت ندانم کرده ام که سه روز روز دارم شکرانه آنکه حال ترابه بینم مرفوعه که  
 بنظر و فاکن لیکن در وقت دوزخ کشادن محمد را دکان هلال کوپان شد گفت  
 یا رسول الله گفت یا رسول الله خدمت تو کمر میزم معذورم و از جبرئیل آمد  
 که ای محمد از عمری پیش از سه روز نماز است وای بر کسی که ویرا عمل نکند

و محمد در این  
 المیته ع  
 غیبه